فصلنامه علمی ـ پژوهشی پژوهش‌نامه اخلاق
سال پنجم، زمستان ۱۳۹۱، شماره ۱۸
صفحات ۷۶ ـ ۵۳

PAZHUOHESH NAMEH-E AKHLAGH
A Research Journal
Vol. 5, Winter 2013, No. 18

معیار عدالت توزیعی و نسبت آن با انصاف و برابری با تأکید بر اخلاق حکومتی امام علی علیه‌السلام

سید جواد احمدی*

چکیده

اخلاق حاکمان و دولتمردان اقتضا دارد که در تقسیم و توزیع امکانات و مزایای اقتصادی و اجتماعی بین شهروندان، «عدالت توزیعی» را مراعات کنند. در این مقاله ضمن بررسی و نقد نظریه‌ها در عدالت توزیعی و نشان‌دادن ناکارآمدی هریک از آنها، بیان می‌گردد که هریک از عناصر «کار»، «نیاز» و «برابری همگانی» که در نظریه‌های مربوط به عدالت توزیعی معیارهای توزیع عادلانه‌اند، می‌توانند ابزاری برای شناخت حقوق افراد به حساب آیند نه معیاری عمومی و کلی. به تعبیر دیگر مبنای عدالت توزیعی، حقوق افراد و رعایت استحقاق‌های ناشی از «کار» و «نیاز» و ... است، بر این اساس نسبت «عدالت توزیعی» با «رفتار برابر و یکسان بین افراد» نسبت عموم و خصوص من وجه است. این دیدگاه با نگرشی بر اخلاق حکومتی امام علی علیه‌السلام قابل تأیید و تبیین است.

واژگان کلیدی

عدالت توزیعی، انصاف، برابری، حدّ معین.

طرح مسئله

آنچه که در عدالت توزیعی مطرح است این است که حکومت و مدیران دولتی در تقسیم امکانات و مزایا، خیرات سیاسی و اقتصادی میان شهروندان از چه ملاکی پیروی نماید. (کاپلستون، ۱۳۸۶: ۱ / ۳۹۱)

*. دانشجوی دکترای دانشگاه معارف اسلامی رشته مدرسی معارف اسلامی (گرایش مبانی نظری).
akhlagh@maaref.ac.ir
تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۷/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۱/۴

مواهب و مزایای دولتی، اموال و سرمایه‌هایی که به عموم مردم تعلّق دارد، مشاغل و شئونات سیاسی و اجتماعی و در پی آن درآمدهای ملّی طبق چه اصل و معیاری بین اقشار مختلف مردم به‌نحو عادلانه توزیع می‌گردد؟ به‌عبارت‌دیگر سؤال این است که مبنای عدالت توزیعی چیست؟ نظام اقتصادی اسلام در این امر چه نظری دارد؟

آیا حاکمان وظیفه دارند جهت تحقّق توزیع عادلانه، امکانات و ثروت‌ها را به‌نحو برابر بین تمام اعضای جامعه با هر موقعیتی اعمّ از فقیر و غنی، فعّال و غیرفعّال، مفید به حال اجتماع و غیرمفید و ... تقسیم کنند یا در امر توزیع عادلانه باید مقدار نیازمندی افراد یا میزان کار مفید هر فرد را ملاک قرار دهند؟

برای روشن شدن زوایای بحث، در ابتدا پس از روشن شدن اصطلاحات پژوهش، ملاک‌های ارائه شده در این زمینه را مرور کرده، آنگاه به اصل و مبنای توزیع عادلانه در نظام اقتصادی اسلامی خواهیم پرداخت. نظام حکومتی امیرالمؤمنین به‌عنوان یک مدل علمی و عملی در حوزه اسلامی، بهترین شاهد و منبع استخراج مبنای عدالت توزیعی است و بر همین اساس در این نوشتار ما با تأکید بر این مدل حکومتی بحث را دنبال کرده‌ایم.

معناشناسی پژوهش

یک. معنای لغوی

در مباحث پیرامون عدالت، معناشناسی این واژه و کلمات مترادف آن مثل «انصاف» در روشن شدن زوایا و دامنه بحث کمک می‌کند. اهل‌لغت در تبیین واژه «عدل» چند معنا ذکر کرده‌اند.

۱. معنای لغوی عدل

۱ ـ ۱. استقامت

«استقامت» بنا به گفته راغب در مورد راه و طریقی به‌کار می‌رود که بر خطّ راست و مستقیم (بدون انحراف و کجی) باشد. استقامت انسان نیز به‌معنای پایداری و ملازمت او در سلوک بر چنین راهی و منحرف نشدن به یکی از دو طرف آن است. (اصفهانی، ۱۴۲۶: ۴۱۸) پس معنای استقامت، مقابل معنای «جور» است. جور در لغت به‌معنای ترک میانه‌روی و عدول از وسط مسیر به یکی از دو طرف آن است، آنگاه به مناسبت این معنا، در تجاوز از هر حقّی و تضییع آن استعمال شده است. (همان: ۹۱)

بنابراین می‌توان گفت معنای «استقامت» که در مقابل معنای «جور» می‌باشد؛ عبارت است از میانه‌روی و عدم‌تجاوز به حدود و حقوق و به‌عبارت‌دیگر مراعات حقّ هر صاحب حقّی. «اگر انسان به راستی و درستی حقوق دیگران را رعایت کند و از کژی و انحراف بپرهیزد، این راستی و عدم‌انحراف را عدالت نامند». (گرجی، ۱۳۷۷: ۵۱۸)

۱ ـ ۲. «قصد» و میانه‌روی در امور (رعایت حدّ وسط میان افراط و تفریط)

«قصد» به‌معنای میانه و میانه‌روی در مسیر است. (طریحی، ۱۴۰۸: ۱ / ۵۰۸) لازمه این معنا، راستی و عدم‌انحراف به دو طرف راه می‌باشد.

مادّه «فَرْط» به‌معنای خروج از حدّ معین است. حال اگر این خروج در جهت زیاده‌روی از آن حدّ باشد، «افراط» است و اگر خروج از آن حدّ معین در جانب کوتاهی و کاستن باشد، «تفریط» نام دارد. (الشّرتونی، ۱۳۷۴: ۴ / ۱۴۹)

علمای علم اخلاق، عدالت اخلاقی را به قرار دادن قوای نفسانی (قوّه غضبیه، شهویه و عقلیه) در حدّ وسط میان افراط و تفریط، معرّفی کرده‌اند. (امام خمینی، ۱۳۸۶: ۱۴) البتّه شاخصه و ملاک تشخیص افراط و تفریط در امور، شناخت «حدّ وسط» با عیار حقّ است؛ یعنی آگاهی به حدّی که شرع در به‌کارگیری هریک از قوای انسانی تعیین کرده و ترتّب اثر مطلوب هر قوّه را مشروط به رعایت آن حدّ قرار داده است. نصوص دینی (مانند *رسالة الحقوق* امام سجاد﵇) حدّ تعیین شده برای به‌کارگیری هر قوّه را حقّ آن قوّه شمرده و به رعایت آن توصیه کرده است؛ ازاین‌رو نباید از حدّ وسط، معنای مقداری و کمیت ریاضی به ذهن آید. «حدّ وسطی که در اینجا مطرح است، کمّی نیست به اینکه در اموری مانند کسب علم بگوییم نه بی‌سوادی مطلق خوب است و نه تخصّص در علوم مختلف، بلکه متوسّط بین آن دو مطلوب است! منظور از حدّ وسط این است که انسان در تزاحم امور و تکالیف با یکدیگر، هرکدام را طوری انجام دهد که به دیگری ضرری نزند، حدّ وسط هر چیزی درواقع نسبت به مزاحماتش تعیین می‌گردد. باید به هر کاری در حدّی پرداخت که با سایر تکالیف و ارزش‌ها تزاحم پیدا نکند. کسب علم تا جایی مطلوب است که به انجام وظایف واجبی که نسبت به دیگران داریم، آسیب نرساند». (مصباح یزدی، ۱۳۸۸ ب: ۲۵۳)

به تعبیر دیگر انسان باید در به‌کارگیری قوای نظری و عملی، حدّ معین هر قوّه را که حقّ آن قوّه است، رعایت کند و تناسب و هماهنگی را در اعمال قوا لحاظ نماید. علامه طباطبایی در تبیین عدالت اخلاقی، به ذی حق بودن هریک از قوای نفس انسانی، اشاره کرده و عدالت را در گروی اعطای حقّ هر قوّه دانسته است؛

> عدالت آن است که حقّ هر قوّه را به آن قوّه بدهی و هر قوّه را در جایگاه مناسبش قرار دهی. (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۱ / ۵۶۰)

با این بیان، رعایت حدّ وسط و تأمین عدالت اخلاقی نیز منوط به شناخت «حقّ» و اعطای آن به

صاحب حقّ است؛[۱] یعنی با معیار قرار دادن حقّ در مقام علم و عمل می‌توان از خطر انحراف و گمراهی جلوگیری کرد و از هرگونه افراط و تفریط مصون مانده و در مسیر زندگی راه میانه را که همان راه حقّ و صراط مستقیم است، پیمود.

> وَلْيَكُنْ اَحَبَّ الاُمورِ اِلَيکَ اَوْسَطَها فِي الحَقِّ وَ اَعَمَّها فِي العَدْلِ. (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳)
> باید محبوب‌ترین کارها نزد تو میانه‌ترین آنها در «حقّ» و فراگیرترین آنها در «عدالت» باشد.

در این کلام، عبارت «اَعَمَّها فِي العَدْلِ» بر «اَوْسَطَها فِي الحَقِّ» عطف تفسیری شده و بیان‌کننده آن است؛ یعنی اگر فعالیت‌های ذهنی و بدنی انسان با ملاک حقّ تنظیم و متّصف به وسطیت گردد به‌نحوی که از غبار افراط و تیرگی تفریط پیراسته باشد، حتماً با نور عدالت منوّر خواهد بود. بنابراین تعبیرهایی مانند میانه‌روی، اقتصاد در امور و رعایت حدّ وسط، با لحاظ معنای «حقّ» و سلوک در طریق حقّ، در تعریف و تبیین عدالت ذکر می‌شوند؛ همچنان‌که «افراط» و «تفریط» با توجه به‌معنای لغوی (خروج از حدّ معین) و به لحاظ انحراف و خروج از مسیر حقّ و تضییع آن، خلاف عدالت و مورد نکوهش است؛ نه به مجرّد کثرت یا قلّت یک عمل.

اهل‌لغت در معنای عدل به «انصاف» و «مساوات و تسویه» نیز توجه کرده‌اند که در ادامه به آن به تفصیل می‌پردازیم.

۲. معناشناسی «انصاف»

«انصاف» مصدر باب افعال از مادّه «نصف» بوده و به‌معنای نصف‌کردن شیء و تقسیم یک چیز به دو قسمت برابر است.

> إنَّ الإنصاف إعْطاءُ النّصف ... و الأصْلُ الإنصافِ أنْ تعطيه نصفَ الشيء و تأخُذَ نصْفَهُ مِنْ غيرِ زيادةٍ و نقصانٍ. (عسکری، ۱۴۲۹: ۸۰)
> انصاف عبارت است از تقسیم چیزی به دو قسمت برابر؛ نصف آن را به دیگری دادن و نصف دیگر را گرفتن بدون هیچ زیادی و کمی.

اما مواردی از استعمال واژه «انصاف» معنای فوق را بر نمی‌تابد.

> أنْصِفِ اللهَ وَ أنْصِفِ النّاسَ مِنْ نَفْسِک. (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳)
> از جانب خود با خدا و با مردم انصاف داشته باش.

---

۱. مراد از «حقّ» در اینجا، معنای اخلاقی حق است نه مفهوم حقوقی آن.

اهل‌لغت با ملاحظه همان معنای اولیه لغوی، معنای دیگری را برای این کلمه ذکر کرده‌اند:

الإنصافُ بِالكَسْرِ العدلُ، تفسيرُهُ أنْ تعطيه مِنَ الحـقّ كالّـذي تَسـتحقُّهُ لِنَفْسِـک. (الحسـینی الزّبیدی، ۱۳۹۲: ۲۴ / ۴۱۳)

انصاف همان عدل است. تفسیر انصاف این است که اعطا کنی به دیگران از حـقّ، ماننـد حقّی که از دیگران برای خود طلب می‌کنی.

بر این اساس می‌توان گفت معنای «انصاف» که در توضیح «عدل» ذکر می‌شود، این است که انسان در زمینه حقّ و تکلیف، منفعت و مصلحت، سود و زیان و ... سایر افراد را همانند خود دانسته و چنـان بـا آنان رفتار نماید که خود چنان رفتاری را از آنان انتظار دارد. همان‌طورکه انسان از منافع مـادّی و معنـوی خود دفاع کرده و حقّ خود را از افراد یا نهادهای اجتماعی می‌طلبد، لازم است به نحـو متقابـل از منـافع دیگران اعمّ از منافع فردی افراد و منافع جمعی و دولتی، غافل نبوده و حقوق آنان را ادا نماید.

أعْدَلُ النّاس مَن رَضِيَ للنّاسِ ما يرْضي لنَفسِهِ و كَرِهَ لَهُمْ ما كَرِهَ لنَفْسِهِ.[1] (مجلسـی، ۱۴۰۳: ۷۲ / ۲۵)

عادل‌ترین مردم کسی است که آنچه برای خود می‌پسندد، بـرای مـردم نیـز بپسـندد و آنچه برای خود روا نمی‌دارد، برای مردم نیز روا ندارد.

در این معنا، اصل مفهوم لغوی انصاف (نصف کردن، برابر نمودن) نیز اشراب شده است و آن عبـارت است از «یکسان‌نگری و یکسان رفتاری خود و دیگران، به‌گونه‌ای کـه انسـان خـود را چـون دیگـران و دیگران را هماننـد خـود ببینـد و در مـورد خـود و دیگـران یکسـان بیاندیشـد و یکسـان رفتـار نمایـد». (جمشیدی، ۱۳۸۰: ۱۶۶)

در دیدگاه دینی، انسانی مُنصِف است که کنش و واکـنش او بـر مـدار حـق باشـد؛ چنـان‌کـه در پـی استیفای حقوق خود بوده و حقّ خود می‌ستاند، أدای حقوق دیگران را که به‌عنوان تکلیف بر عهده اوست، امری ضروری و پسندیده دانسته، در مقام عمل و رفتارهای گوناگون اجتماعی، از تضییع حقوق صـاحبان حق اجتناب می‌کند.

۳. مفهوم «مساوات» و «تسویه»

در نگاه ابتدایی از این کلمات و مشتقّات آن، معنای کمّی و برابـری ریاضـی بـه ذهـن مـی‌آیـد و شـاید براساس همین انصراف بدوی است که غالباً به نحو مطلق گفته می‌شود: «عدالت یعنی برابری»

---

۱. در کتاب شریف *کافی* باب «عدل و انصاف» روایاتی درباره ضرورت انصاف با مردم وارد شـده و آن را بهتـرین اعمـال و شدیدترین واجبات معرّفی کرده است. (کلینی، ۱۴۰۵: ۲ / ۱۴۴)

البته از مساوات و تسویه و مانند آن در مواردی که به دو چیز اسناد داده می‌شود؛ «إسْتَوي زَيـدٌ و بكـرٌ في كذا»، برابری و تساوی ریاضی مراد است. (اصفهانی، ۱۴۲۶: ۲۵۱) مثلاً در مقایسه مقدار اجرت ماهیانه دو کارمند یا در مقایسه طول دو خطّ، حکم به برابری و مساوات می‌شود. اما گاهی در مورد همـاهنگی و توازن ذاتی یک شیء یا یک مجموعه نیز از این کلمات استفاده می‌شود. (همان)

تعریفی که برخی از فقها مانند صاحب جواهر و شیخ انصاری به پیروی از شیخ طوسی، از عدالت ارائه کرده‌اند، شاهدی بر همین معنا است.

> إنَّ العدْلَ في اللّغةِ أنْ يكونَ الإنسانُ متعادَل الأحوالِ متسـاوياً. (نجفـی، ۱۹۸۱: ۱۳ / ۲۸۰؛ انصاری، ۱۳۷۹: ۳ / ۱۶۵)

واضح است که کلمه «متساوياً» در عبارت فوق به‌معنای برابری ریاضی نیست، بلکه بیان‌کننده تعادل روحی و توازن احوال و اوصاف انسانی است.

چنانکه کلمه «سَوی» در آیه «فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا» (مریم / ۴۳) به تعادل و عدم‌انحراف از حـقّ اشاره می‌کند.

منظور از «صراطاً سوياً» راه مستقیم و معتدلی است که از حقّ به‌سوی گمراهی مایل نباشد. (طبرسی، ۱۳۸۸: ۳ / ۶۳۹) یا به گفته راغب واژه «سوی» درباره چیزی به‌کار می‌رود که از افراط و تفـریط مصـون مانده باشد. (اصفهانی، ۱۴۲۶: ۲۵۲) بنابراین «صراط سوی» تعبیر دیگری از «صـراط مسـتقیم» اسـت و واژه‌های مساوات، تسویه، سوی و مانند آن در این استعمالات، مترادف با معانی پـیش‌گفتـه از «عـدالت» (استقامت، قصد و میانه‌روی و حدّ وسط میان افراط و تفریط) بوده و در مفهوم آن، عدم‌تعدّی از حدّ طبیعی هر شیء یا عدم انحراف از حقوق شرعی و مدنی افراد، احزاب و نهادهای اجتماعی اعتبار شده است.

علامه طباطبایی پس از آنکه معنای اصلی «عدالت» را «مساوات» دانسته، در توضیح آن چنین ذکـر کرده است:

> مساوات میان امور آن است که به هر امری آنچه سزاوار است، بدهی تا هریـک در جـای واقعی‌اش که مستحقّ آن است، قرار گیرد. (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۱۲ / ۴۷۷)

وی در جای دیگر «تسویه» را این‌گونه توضیح می‌دهد:

> تسویه در یک ترکیب به‌معنای آن است که هر جزئی در جایی قرار گیرد که جایی بهتر از آن برایش تصوّر نشود و حقّش ادا گردد؛ به‌نحوی که اثر مطلوب را از هر جای دیگری بهتر ارائه کند. (همان: ۲۰ / ۴۴۱)

بنابراین نمی‌توان «عدل» را به مفهوم کمّی و ریاضی «برابری» معنا کرد؛ هرچند از برخی موارد کاربرد این واژه معنای برابری قابل انتزاع است. مثلاً «عدل» به‌معنای فدیه یا قیمت یک شیء استعمال می‌شود (طریحی، ۱۴۰۸: ۲ / ۱۳۴) که معمولاً فدیه و قیمت یک شیء به لحاظ ارزش و بها، برابر و مساوی با آن است.

دو. معانی اصطلاحی «عدل»

غالباً در مورد «عدالت» دو تعریف مصطلح است.

یک. رعایت حقوق دیگران و رساندن هر حقّی به صاحب حقّ

تعبیر فوق تصریحاً یا تلویحاً در روایات معصومین﵈ انعکاس دارد، مثلاً در روایتی از امام کاظم﵇ آمده است:

> همانا خداوند هر نوع از اموال را تقسیم کرده و حقّ هر صاحب حقّی را از خاصّه و عامّه (امام و سایر مردم) و فقرا و مساکین و اصناف دیگر مردم، به آنان عطا کرده است. اگر در میان مردم عدالت بر پا شود، همه مردم بی‌نیاز شوند. (کلینی، ۱۴۰۵: ۱ / ۵۴۲)

از کلمات امام عدل‌گستر؛ حضرت علی﵇ نیز این تعریف از عدالت قابل برداشت است:

> هرگاه رعیت حقّ والی را ادا کند و والی حقّ رعیت را بپردازد، حقّ در میان آنان عزّت یابد، راه‌های دین خالی از انحراف می‌گردد و نشانه‌های عدالت استوار می‌شود. (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱۶)

دو. نهادن هر چیزی در جایگاه مناسبش

این اصطلاح برگرفته از کلام امام علی﵇ است؛ «العدلُ یضَعُ الأمورَ مواضِعَها». (نهج‌البلاغه، حکمت ۴۳۷)

به‌نظر می‌رسد که حضرت، «عدل» را با توجه به مفهوم مقابل آن یعنی «ظلم» تعریف نموده است. راغب در توضیح معنای «ظلم» چنین ذکر کرده است:

ظلم نزد اهل لغت و بسیاری از علما عبارت است از قرار دادن چیزی در غیر جایگاهی که به آن چیز اختصاص دارد به‌واسطه نقصان و کوتاهی یا زیاده‌روی در آن چیز یا به‌سبب تجاوز از وقت و مکانش. (اصفهانی، ۱۴۲۶: ۳۱۸)

هر شیءای و هر فعلی بنا به حکم عقل یا حکم شرع و براساس مصالح کلّی و شخصی در نظام هستی، جایگاه و حدّ خاصّی را اقتضا دارد و عدالت منوط به رعایت آن جایگاه و حدود است. (سبحانی، ۱۴۲۱: ۱۶۳) اما ظلم آن است که منزلت و حدود طبیعی یا شرعی اشیا (اشیا به‌معنای عامّ) رعایت نگردد

و از آن تجاوز شود؛ «اصلُ الظّلم الجور و مُجاوَزَةُ الحدِّ» (ابن‌منظور، ۲۰۰۰ م: ۹ / ۱۹۱) با رعایت حدود اشیاء؛ از جمله حدود مشخّص شده در شرع، حقوق نیز مراعات شده و حقّ هر صاحب حقّی به وی خواهد رسید. بنابراین تعریف عدالت به «اعطاءُ کلِّ ذی حقّ حقّه» داخل در این تعریف «وضعُ کلِّ شيءٍ موضعَه» است. «حاصل آنکه برای عدل می‌توان دو مفهوم خاصّ و عامّ در نظر گرفت؛ یکی رعایت حقوق دیگران و دیگری انجام کار حکیمانه و قرار دادن هر چیزی در جایگاه شایسته‌اش که رعایت حقوق دیگران هم از مصادیق آن است». (مصباح یزدی، ۱۳۷۴: ۱۹۳)

البته این دو تعریف ناظر به مفهوم لغوی عدالت (استقامت، عدم‌انحراف و عدم‌تجاوز از حدود معین اشیاء) بوده و اصطلاح خاصّ و مغایر با معنای لغوی نمی‌باشند.

اقسام عدالت

«عدل» در فرهنگ اسلامی به عدل الهی و عدل بشری قابل تقسیم است. عدل الهی در سه زمینه تکوین، تشریع و جزاء مطرح می‌گردد؛ چنان‌که عدل انسانی نیز در دو حوزه فردی (عدالت فقهی و اخلاقی) و اجتماعی قابل بحث است. عدالت اجتماعی به دو بخش عدالت قضایی و عدالت توزیعی منقسم می‌گردد. (موسوی گرگانی، ۱۳۷۶: ۲۷۱)

معیارهای توزیع عادلانه در نظریه‌های عدالت

یک. نیاز

اقشار جامعه در گذراندن امور معیشتی خود به لحاظ «احتیاج» و «نیازمندی» به خیرات اجتماعی در سطوح مختلفی قرار دارند. در برخی از نظریه‌های ارائه شده در زمینه عدالت توزیعی، نیاز مردم به‌عنوان ملاک در امر تقسیم و توزیع بعضی از مزایا و مواهب اجتماعی، معرّفی شده است. «به عقیده والتزر عنصر نیاز می‌تواند اصل و معیار مناسبی برای توزیع عادلانه خیراتی مانند امنیت و رفاه اجتماعی و مراقبت‌های بهداشتی و پزشکی به حساب آمده، و این امور باید متناسب با نیاز افراد جامعه توزیع شود». (واعظی، ۱۳۸۸: ۴۲۱)

درحالی‌که در نظریه عدالت «رانسیمن» برابری و اشتراک همگانی، معیار عدالت در بهره‌مندی افراد از امنیت اجتماعی و بهداشت عمومی و ... ذکر شده است. (عیوضلو، ۱۳۸۴: ۵۱)

در عرصه توزیع ثروت‌ها و درآمدها نیز میزان احتیاج افراد، در برخی از جوامع ملاحظه شده است. در اقتصاد کمونیستی، «احتیاج» تنها معیار برای توزیع، نسبت به افراد شاغل در جامعه است. هر کسی به‌اندازه توان خویش کار می‌کند و اجتماع (با تصاحب محصول کار او) به مقدار نیاز وی (خواه مقدار

نیازمندی او کمتر از ارزش کارش باشد یا بیشتر) به او درآمدی می‌پردازد. به این معنا که «کار» نمی‌تواند مالکیتی بیش از نیاز کارگر ایجاد نماید. (صدر، بی‌تا: ۱ / ۳۹۴)

آیا مبنای مورد توجه حکومت در تقسیم ثروت‌ها و مواهب، درجه نیاز افراد جامعه است؟

اولاً به‌نظر می‌رسد که میزان «احتیاج» نمی‌تواند به‌عنوان ملاکی واحد و قاعده‌ای کلّی در عدالت توزیعی مطرح گردد و همه جوانب را در بر گیرد. چگونه می‌توان در توزیع خیرات سیاسی، منصب‌های اجتماعی و دولتی و ... از اصل «احتیاج» پیروی کرد؟

ثانیاً آیا اساساً انسان‌ها ـ با توجه به پیشرفت علوم و صنایع و در پی آن به‌وجود آمدن رویکردهای گوناگون گروه‌ها و جوامع کوچک و بزرگ نسبت به نیازهای بشری ـ می‌توانند با قطع‌نظر از آموزه‌های ادیان آسمانی، مفهوم «نیاز» را تبیین کرده و حدود و ثغور آن را معین کنند؟

ثالثاً رابطه تکوینی عمل با نتیجه و اثر آن و انتساب هر دو به عامل، اقتضا دارد که سود و زیان حاصل از یک فعالیت اقتصادی به انجام‌دهنده آن بازگردد. به تعبیر علامه طباطبایی:

> انسان با شعور غریزی درک می‌کند که تلاش در رفع حاجت طبیعی و استفاده از تلاش خود در حفظ وجود و بقا به نتیجه نمی‌رسد مگر آنکه محصول تلاش هریک مخصوص به خودش باشد، به این معنا که نتیجه کار یک فرد عاید چند نفر نشود، بلکه تنها عاید صاحب کار گردد. (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۲ / ۷۶)

اگر در توزیع ثروت و درآمدها فقط «احتیاج» معیار قرار گیرد و به میزان کارآیی افراد و مقدار فایده و خدمتی که بر اثر فعالیت و کار او عاید جامعه و سایر افراد می‌شود، اعتنایی نشود، انگیزه افراد به کار و رقابت صحیح در زمینه فعالیت‌های اقتصادی از بین رفته و در پی آن شکوفایی و نبوغ استعدادها، خلاقیت و ابتکار منتفی خواهد شد. (صدر، بی‌تا: ۱ / ۳۹۴؛ مطهری، ۱۳۸۸: ۲ / ۵۵۲) به‌عبارت‌دیگر مردم در فعالیت‌های اقتصادی و ارائه کارهای تولیدی و خدماتی، سست و بی‌رغبت شده و به‌دنبال آن سهل‌انگاری و مسامحه‌کاری در پیش می‌گیرند و حقوق یکدیگر را ضایع می‌سازند. ازاین‌رو نحوه توزیع در جوامع کمونیستی، علاوه بر اینکه انگیزه‌های مردم را در امر تولید و خدمت‌رسانی می‌خشکاند، نسبت به افرادی که ارزش و محصول کارشان از مقدار نیاز آنان بیشتر است، در بردارنده نوعی استثمار است. (همان)

دو. کار

بنابر اصول اقتصادی سوسیالیسم مارکسیستی، نیازمندی افراد در فرآیند توزیع نقشی نداشته و فقط «کار» معیار توزیع ثروت و درآمد است؛ یعنی هر کارگری از نتیجه کار خود بهره‌مند می‌شود؛ خواه حاصل و

نتیجه کار او پاسخ‌گوی نیازهای زندگی او باشد یا نه. «سهم هر کسی مطابق کار اوست نه به مقدار احتیاجی که دارد، چون تنها عنصر کار است که ارزش‌ها را به‌وجود می‌آورد. پس تنها وسیله توزیع کار خواهد بود». (صدر، بی‌تا: ۱ / ۳۹۰)

هرچند نقش «کار» و میزان خدماتی که یک شهروند ارائه می‌کند، در سطح بهره‌وری و برخورداری وی از مزایا و مواهب قابل انکار نیست؛ اما ملاک توزیع ثروت‌ها و اموالی که عامل «کار» در پیدایش آنها نقشی نداشته، مانند درآمد حاصل از برخی منابع طبیعی چیست؟ مدیران جامعه با به‌کارگیری چه عاملی می‌توانند، تقسیم کار و مشاغل را به نحو عادلانه بین مردم انجام دهند؟

ثانیاً اگرچه ممکن است هر مکتب اقتصادی با هر گرایش سیاسی و اجتماعی، خود را حامی محرومان بداند و به وضعیت معیشتی فقرا اهتمام ورزد، ولی باید روشن شود که این گروه از اعضای جامعه که به هر دلیلی توانایی کار و فعالیت ندارند و یا درآمد حاصل از کارشان در پوشش‌دهی به تمام نیازمندی‌های آنان، کفایت نمی‌کند، در فرآیند توزیع سرمایه‌های ملّی و عمومی چه جایگاهی دارند و چه عنصری سهم آنان را معین می‌سازد؟

«ضعیفان، عاجزان و بینوایان که قادر به کار و کسب نیستند و یا کسب و کارشان وافی نیست، مکلّف به کار و زحمت نمی‌باشند، یا بیش از آن اندازه که کار می‌کنند و توانایی دارند، مکلّف نیستند؛ پس تکلیف از آنها ساقط است. ازطرف‌دیگر هرچند که آنها تولیدکننده نبوده و وظیفه کار و عمران را نمی‌توانند انجام دهند، اما نمی‌توان آنها را محروم کرد، زیرا به حکم اصل اولی و به حکم رابطه غایی که بین آنان و موادّ این عالم است، این سفره که پهن شده برای آنها هم پهن شده است؛ «وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ» (مطهری، ۱۳۵۸: ۶۳)

علامه طباطبایی در تفسیر «المیزان» ذیل بحثی با عنوان «اموال دنیا به همه مردم تعلّق دارد» دیدگاه اسلام را در تأیید مالکیت فردی در اثر وراثت و تجارت و ... در کنار توجه به مسئله انفاق و تأمین حوایج زندگی طبقات ضعیف جامعه، بیان کرده است. (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۴ / ۲۷۳)

سه. برابری

یک راه‌حلّ پیشنهاد شده در مسئله عدالت توزیعی، نظریه برابری است. برخی معتقدند که به سبب برابری ذاتی انسان‌ها، عدالت عبارت است از برخورد برابر و یکسان با تمام شهروندان، به‌نحوی‌که هرگونه تفاوت و رفتار نابرابر بین افراد خلاف عدالت به حساب می‌آید. (واعظی، ۱۳۸۸: ۵۸)

تعبیر شهید مطهری از این دیدگاه چنین است: «عدل یعنی تساوی و نفی هرگونه تفاوت میان افراد». (مطهری، ۱۳۸۰: ۱ / ۸۰)

بر این اساس، عدالت آن است که در امر توزیع امتیازات و ثروت‌ها، اگر سهم یک فرد را با سهم افراد دیگر مقایسه کنیم، سهم آن فرد با سهم دیگران برابر باشد. به‌عنوان مثال «توزیع یک کیک میان چهار نفر زمانی عادلانه است که سهم هر نفر با سه نفر دیگر مقایسه شود و اگر همگی سهم برابر داشتند، آن کیک عادلانه توزیع شده است». (واعظی، ۱۳۸۸: ۵۵)

نادرستی این برداشت از عدالت روشن است. چون همان‌طورکه در تبیین معنای لغوی و اصطلاحی «عدل» بیان شد، این واژه دلالتی بر برابری بین افراد و رفتار یکسان با آنان، ندارد. مفهوم عدالت عبارت است از راستی و عدم‌تجاوز از حدود شرعی و عقلی اشیا و نهادن هر چیزی در جایگاه مناسبش؛ از جمله عدم‌تجاوز از حقوق صاحبان حقّ و ادای حقوق آنان. ازاین‌رو می‌توان گفت: «تفاوت» غیر از «تبعیض» است. «تبعیض آن است که در شرایط مساوی و استحقاق‌های همسان بین اشیا فرق گذاشته شود، ولی تفاوت آن است که در شرایط نامساوی، فرق گذشته شود.» (مطهری، ۱۳۸۰: ۱ / ۱۲۵) اگر فردی یا برخی از افراد یک مجموعه، بدون هیچ مرجّح و علّتی، بر دیگران ترجیح داده شوند و از امتیازاتی که دیگران محروم‌اند، بهره‌مند گردند، تبعیض و بی‌عدالتی است، ولی اگر تفکیک بین افراد و رفتار نابرابر با آنان به اقتضای مرجّح و عامل مورد تأیید شرع (یعنی حقوق متفاوت آنان) باشد، عین عدالت است. پس لازمه اقامه عدل، نفی هرگونه تبعیض است نه نفی هرگونه تفاوت. استاد مطهری در نقد دیدگاه «برابری» فرموده است:

> اگر عدالت ایجاب می‌کند که هیچ‌گونه استحقاقی رعایت نگردد و با همه‌کس و همه‌چیز به یک چشم نظر شود، این عدالت عین ظلم است و اگر إعطای بالسّویه عدل باشد، آنگاه منع بالسّویه هم عدل خواهد بود، ظلم بالسّویه هم عدل است. (همان: ۸۰)

ثانیاً نظریه «برابری» به‌لحاظ کاربرد دچار مشکل بوده و اساساً قابل اجرا در متن اجتماع نمی‌باشد. چگونه ممکن است با همه افرادی که در یک کشور و در سایه یک حکومت زندگی می‌کنند، در تمام شرایط، یکسان برخورد کرد؟ آیا حکومت موظّف است ثروت‌ها، درآمدها و امتیازات را بین تمام اعضای جامعه با وجود خصوصیات متفاوت ذاتی و اکتسابی در آنان مانند علم، تخصّص، همّت و پشتکار و ... و نادیده گرفتن نقش‌ها و کارکردهای متفاوت شأن در زندگی اجتماعی، به‌نحوه برابر و مساوی تقسیم نماید یا اینکه در موقعیتی خاص، وجود شرایط ویژه‌ای اقتضا می‌کند که حکومت و زمامدار برای تحقّق عدالت، برابری بین افراد را رعایت نماید؟ در این صورت، سؤال جدیدی رخ می‌نماید که آیا در آن موقعیت و شرایط ویژه، «برابری همگانی» به‌عنوان اصل و مبنایی برای عدالت توزیعی است؟ یا اینکه مبنای عدالت توزیعی چیز دیگری است که در برخی موارد، رفتار یکسان و برابر با همه افراد را می‌طلبد؟

نظام توزیع عادلانه در اسلام

با توجه به مطالب گذشته، روشن شد که هیچ‌یک از عناصر «نیاز»، «کار» و «برابری» نمی‌تواند به تنهایی شاخصه توزیع اموال و مزایا توسّط حکومت به‌شمار آمده و معرّف یک قاعده کلّی و فراگیر در این زمینه باشد به‌نحوی که اگر بر محور آن، امر توزیع انجام پذیرد، عدالت توزیعی محقّق شده و عملکرد حکومت عادلانه به‌شمار آید.

در نظام اقتصادی و حقوقی اسلام ـ که البته برگرفته از فقه اسلامی بوده و متمایز از آن نیست ـ هریک از این سه عنصر به‌عنوان «ابزار توزیع»[1] معرّفی شده است؛ اما قلمرو و محدوده هریک از این عناصر در مراحل مختلف توزیع، متفاوت بوده و به‌همین‌جهت باید به‌طور جداگانه مورد بررسی قرار گیرند.

مراحل فرآیند توزیع عادلانه را می‌توان چنین تفکیک کرد:

الف) توزیع ثروت‌ها و امکانات عمومی؛

ب) توزیع درآمدها؛

ج) توزیع مجدّد ثروت و درآمد. (عیوضلو، ۱۳۸۴: ۱۹۹)

یک. توزیع ثروت‌ها و امکانات عمومی

در این مرحله، بحث در مورد نحوه توزیع اموال و ثروت‌های عمومی است «یعنی آنچه که در نظام اقتصادی اسلام در پوشش مالکیت عمومی مسلمانان قرار می‌گیرد و باید به مصارف جمعی و عمومی برسد». (صدر، بی‌تا: ۲ / ۸۳) مانند درآمد حاصل از برخی منابع طبیعی، معادن و یا درآمد حاصل از زمین‌هایی که در حال فتح و انضمام به حکومت اسلامی آباد بودند و ... .[2]

این ثروت‌ها و مزایا به‌دلیل آنکه به مالکیت خصوصی فردی در نمی‌آیند، در اختیار حکومت اسلامی قرار داشته و بر عهده حکومت است که آن را بین اعضای اجتماع توزیع نماید. فارابی تقسیم این سرمایه‌ها را وظیفه دولت شمرده است:

> قسمةُ الخيراتِ المشتركةِ الّتي لأهلِ المدينةِ عَلي جميعِهم. (فارابی، ۱۳۸۲: ۶۱)
>
> ثروت‌های مشترکی که به ساکنان شهر (شهروندان) تعلّق دارد، باید بین همه آنها تقسیم گردد.

---

۱. نه مبنای اصلی عدالت توزیعی که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

۲. برای اطّلاع بیشتر در مورد مالکیت عمومی و فرق آن با مالکیت دولتی بر اموال، رجوع کنید به ترجمه کتاب *اقتصادنا*، شهید صدر، بی‌تا: ۲ / ۶۰ ؛ کتاب *نظریه حقوقی اسلام*، مصباح یزدی، ۱۳۸۸: ۲ / ۲۲۲.

رعایت عدالت در توزیع این‌گونه از امکانات و مزایا، اهمّیت زیادی در اجـرای عـدالت اجتمـاعی دارد، چون این ثروت‌ها، عوامل و ابزارهای اولیه موثّر در عرصه فعالیت‌های تولیدی و خدماتی به‌شـمار آمـده و در احراز مشاغل توسّط افراد در سطوح مختلف دولتی و آزاد، پست‌ها و منصب‌های سیاسی و اجتماعی اثر گذار می‌باشند، ازاین‌رو حصول عدالت در توزیع درآمدهای حاصل از تولید و خدمت رسانی متأثر از عدالت توزیعی در این مرحله است.

سؤال این است که ملاک در توزیع این منابع، مواهب و ثمرات و فایده‌های حاصل از آن چیسـت؟ در نظام اقتصادی اسلام کدام یک از عوامل پیش‌گفته در توزیع ثروت‌ها و امتیازات عمومی لحاظ شده است؟

با بررسی روایات، به‌ویژه با توجه به سیره حکومتی حضرت علی‌ﷺ به‌دسـت مـی‌آیـد کـه در توزیـع ثروت‌های عمومی باید به اصل برابری و مساوات همه افراد جامعه تمسّک کرد. دولـت اسـلامی موظّـف است که برای اقامه عدل، از قاعده «عدالت به‌مثابه برابری همگانی» پیروی نماید.

شیوه امیرالمؤمنین در توزیع بخشی از بیت‌المال؛ یعنی اموال و امکانات عمومی که در اختیار حکومت اسلامی قرار داشت، به نحو تقسیم برابر میان تمام مردم بـود.[۱] حضـرت در پاسـخ بـه پیشـنهاد گروهـی مصلحت‌اندیش که گفتند: معاویه با پول‌های فراوان مردم را به خود جذب مـی‌کنـد؛ شـما نیـز از تقسـیم مساوی بیت‌المال دست بردار و از اموال عمومی به اشراف عرب و بزرگان قریش ببخش تا به تو گـرایش پیدا کنند، چنین فرمود:

> آیا به من دستور می‌دهید برای پیروزی خود، از جور و ستم در مورد افرادی که بر آنهـا ولایت دارم، استفاده کنم ... اگر این اموال از آنِ خودم بود به‌گونه‌ای برابـر میـان مـردم تقسیم می‌کردم تا چه رسد که جزو اموال خداست. (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۲۶)

پس موقعیت سیاسی و اجتماعی: جایگاه و مقام‌های قومی و قبیله‌ای سبب افزون‌طلبی و بهره‌برداری از امکانات عمومی نیست. همچنان‌که میزان نیازمندی و احتیاج شخصی برخی از مردم در ایـن مرحلـه از توزیع نقشی نداشته و با هر فرد چه فقیر و چه ثروتمند در هر سطحی از سطوح متفاوت اقتصادی جامعـه، رفتار برابر و یکسان انجام می‌گیرد. شهید صدر تصـریح مـی‌کنـد کـه حـاکم اسـلامی اجـازه نـدارد کـه ثروت‌های عمومی را برای تأمین منافع گروه ویژه‌ای اختصاص دهد؛ مثلاً از آن درآمدها، سرمایه‌ای تهیه کند و در اختیار نیازمندان قرار دهد. (صدر، بی‌تا: ۲ / ۸۳) برخورد عادلانه امام علی‌ﷺ با بـرادرش عقیـل

---

۱. یعنی حضرت آن بخش از بیت‌المال را که متعلّق به عموم مردم بود، بین آنها بالسّویه تقسیم می‌کرد مانند منافع حاصل از زمین‌های خراجی و ... اما اموال دیگری که در بیت‌المال بود مانند زکات، خمس و ... به ملاک دیگری در مـوارد خاصّـی مصرف می‌شد و مشمول تقسیم بالسّویه نبود. (مصباح یزدی، ۱۳۸۸ الف: ۲ / ۲۲۶، مکارم شیرازی، ۱۳۸۶: ۸ / ۸۹)

که به‌خاطر فقر و نیاز از حضرت درخواست مساعدت مالی (بیش از سهم خود) از اموال عمـومی، نمـود و امتناع امام‌ﷺ از این امر با آگاهی بر فقر وی، گواه بر همین مطلب است.

> سوگند به خدا برادرم عقیل را دیدم که به شدّت فقیر شده بود و از من می‌خواست یک صاع از گندم‌ها را به او ببخشم ... او اصرار کرد و خواسته خـود را تکـرار نمـود ... گمـان کرد که من دین خود را به او می‌فروشم. (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۴)

روایتی از امام صادق‌ﷺ دلالت دارد که رنگ، نژاد، علم و تخصّص، لیاقت و شایستگی‌ها و حتّی فضایل معنوی، هیچ‌یک بهره‌مندی بیشتر فرد یا گروه و حزبی را از امکانات و سرمایه‌های عمومی، موجّه نمی‌سازد.

> اهل اسلام (مسلمانان) فرزندان اسلام‌اند؛ من همه را در بخشش از بیت‌المال برابـر قـرار می‌دهم. اگر هریک فضیلتی و مزیتـی دارد، میـان خـود و خـدایش اسـت. مـن آنـان را همچون پسران یک پدر به شما می‌آورم. (حرّالعاملی، ۱۴۱۲: ۱۵ / ۱۰۶)

هنگامی که طلحه و زبیر از امیرالمؤمنین‌ﷺ خواستار سهم بیشتری از بیت‌المال شـده و ایـن افـزون طلبی را به سابقه‌شان در اسلام و قرابت با پیامبرﷺ مدلّل نمودند؛ حضرت در جواب فرمود:

> در این امور (سابقه در اسلام و قرابت با پیامبر) من بر شما مقدّم هسـتم، ولـی بـه خـدا سوگند که سهم من (به‌عنوان رئیس حکومت با آن همه امتیازات) با سهم این کارگر در برخورداری از امکانات عمومی برابر است. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۱ / ۱۱۶)

آری در بینش حکومتی اسلام، حاکم اسلامی، فرمانداران و صاحبان مقام‌های دولتـی در بهـره‌وری از ثروت‌های عمومی با سایر افراد یکسان‌اند[1] و حقّ برتری‌جویی و زیاده‌خواهی ندارند؛

> إیاک و الإستِئثارَ بما النّاسُ فیه اُسْوَةُ. (همان، نامه ۵۳)
> ای مالک از انحصارطلبی در چیزهایی که همه مردم در آن برابراند، بپرهیز.

دو. سهم برابر مبتنی بر حقّ برابر

همان‌طورکه گذشت، اصل توزیع برابر و بهره‌مندی یکسان افراد در محدوده اموال مشترک عمومی، مورد اهتمام دستگاه اقتصادی اسلام است و زمامداران موظّف به آن می‌باشند، اما آنچه به‌نظر مـی‌رسـد، ایـن است که آیا «برابری» به‌عنوان معیار اصلی در توزیع است یـا مبنـای واقعـی در عـدالت تـوزیعی، عامـل

---

۱. بر همین اساس، سهم رئیس‌جمهور و سایر کارگزاران دولتی از اموال عمومی مانند «یارانه» و ... با سهم سایر افراد جامعه برابر است.

دیگری است که در مورد تقسیم اموال و توزیع خیرات عمومی، برابری و مساوات همگانی را اقتضا دارد؟ این نکته با توجه به بیان ذیل از حضرت علی‌علیه‌السلام روشن خواهد شد. حضرت بعد از تأکید به تقسیم بالسّویه بیت‌المال، در ادامه سخن خود با همان گروه مصلحت‌اندیش، فرمود:

> إنَّ إعْطاءَ المالِ فِي غيرِ حقِّهِ تبذيرٌ و إسرافٌ. (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۲۶)
> همانا بخشیدن مال به آنان که استحقاق ندارند، تبذیر و اسراف است.

شاخص اصلی در تحقّق عدالت، توجه به حقوق افراد و ادای آن است؛ یعنی چون هریک از اعضای جامعه اسلامی نسبت به اموال و ثروت‌های عمومی، حقّ یکسان و برابری دارند، در مرحله توزیع نیز به نحو برابر سهیم می‌باشند. آنچه ارزشمند به حساب می‌آید، رعایت حقّ برابر هریک از شهروندان است که توزیع و تقسیم بالسّویه را می‌طلبد نه نفس تقسیم برابر؛ چون «ایجاد برابری بین مردم بدون اینکه مستحقّ برابری باشند، عدالت شمرده نمی‌شود». (خرّازی، ۱۴۱۸: ۱ / ۹۹)

امام علی‌علیه‌السلام در نامه‌ای به یکی از فرمانداران خود، مسئله حقّ برابر تمام مسلمانان را در تقسیم اموال عمومی و مشترک، گوشزد کرده است.

> آگاه باش! حقّ مسلمانانی که نزد تو هستند با آنانی که نزد من می‌باشند، در تقسیم بیت‌المال مساوی است. (نهج‌البلاغه، نامه ۴۳)

حضرت در نامه‌ای دیگر، به کارگزار خود توصیه کرده است که در اجرای عدالت، حقّ مردم را معیار قرار دهد.

> اگر والی را هوای نفسانی گوناگون شود، او را از عدالت باز دارد؛ پس باید کار مردم در آنچه حقّ است نزد تو یکسان باشد، زیرا در جور و ستم بهایی برای عدالت یافت نمی‌شود. (همان، نامه ۵۹)

از کلام امام‌علیه‌السلام به قرینه استعمال واژه «عدل» و «حقّ» از یک‌سو و تعبیر به واژه «یکسان، برابری» ازسویی‌دیگر فهمیده می‌شود که برابری و رفتار یکسان بین مردم، در صورتی «عدالت» شمرده شده و ارزشمند خواهد بود که بر پایه «حقّ» باشد.

از مصادیق حقّ‌گرایی و حقّ‌گروی آن است که حاکم اسلامی به لحاظ حقوق یکسانی که خداوند برای همگان در برخی از اموال قرار داده، با تمام افراد تحت ولایت خود، رفتار یکسان و برابر داشته و حقّ هریک را ادا نماید؛ در غیر این صورت مجرّد برابری و مساوات به‌عنوان یک نسبت و کمیت ریاضی، ارزش دینی و اخلاقی ندارد. اینکه گفته می‌شود، حکومت دینی برای اقامه عدل، باید بین مردم برابری و

مساوات را مراعات نماید، بازگشتش به این است که مردم در رسیدن به حقوق خود (خواه آن حقوق برابر باشند یا متفاوت) با هم برابر و یکسان‌اند. برهمین‌اساس برعهده حکومت است در آنچه کـه تمـام افـراد، حقّی برابر و مساوی دارند، حقّ هر صاحب حقّی را به وی رسانده و با لغـو امتیـازات بـی‌مـورد و بیجـا، از هرگونه تبعیضی برکنار باشد. در این صورت، هر کسی و هر چیزی در جای مناسـب و شایسـته‌اش قـرار می‌گیرد و نه‌تنها حقّ شرعی و اجتماعی افراد توسّط حکومت پرداخت می‌شود، حـقّ امـوال عمـومی نیـز ضایع نشده و در جایگاه شایسته و حقیقی خود قرار می‌گیرد؛ چون در فرهنگ اقتصادی اسلام، اموال نیـز دارای حقوقی می‌باشد که رعایت آن لازم است.

> فَإنَّ حقَّ المالِ ... لا تَحْرِفُهُ عَن مواضعِهِ و لا تَصْرِفُهُ عن حَقائِقِهِ. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۷۱ / ۱۷)
> پس همانا حق مال آن اسـت کـه آن را از جایگـاه‌هـای آن خـارج نسـازی و از حقـایق (مصرفی)اش منحرف نسازی.

سه. عرصه‌هایی از برابری و تساوی همگانی

به‌طورکلّی می‌توان از آن مواردی که اعضای جامعه اسلامی بر پایه برخورداری از حـقّ برابـر، اسـتحقاق بهره‌مندی برابر در آن موارد داشته و برعهده حکومت اسلامی است که به‌نحو یکسان و برابر بـین مـردم عمل نماید، به «فرصت‌ها و امکانات اولیه رشد و ترقّی» (عیوضلو، ۱۳۸۴: ۱۸۶) تعبیر کرد وظیفه دولت و زمامداران است که با بهره‌گیری از قواعد صحیح علمی و ابزارهای مشروع عملی به برابرسازی فرصـت‌هـا و امکانات اولیه، در بین تمام طبقات و افراد جامعه همّت گماشته و از هرگونه تعبیض و امتیازبندی برحذر باشند.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی آمده است:

> مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مسـاوی برخوردارنـد و رنـگ و نـژاد و زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود. (قانون اساسی، اصل ۱۹)
> مساوات این است که امکانات مساوی برای همه افراد فـراهم شـود، میـدان بـرای همـه به‌طور مساوی باز باشد؛ تا اگر کسی همّت داشته باشد در هر کجـا کـه هسـت و در هـر طبقه‌ای باشد، بتواند در پرتو لیاقت و استعداد و بروز فعالیت به کمال لایق خود برسد و هر کسی کوتاهی کرد، نتیجه کوتاهی‌اش بر عهده خود او باشد. (مطهری، ۱۳۵۸: ۱۱۳)

در اینجا به برخی از زمینه‌ها و موارد برابری عمومی اشاره می‌شود:

۱. برابری همگانی در برابر قانون

بر قانون‌گذار در مرحله جعل قانون و بر مجری قانون در مرحله اجرا، لازم است که عدم تبعیض بین افراد

در قبال آن را مدّ نظر داشته باشند.

«قانون برای همه، امکانات مساوی جهت استفاده و پیشرفت و سیر مدارج ترقّی قایل شود و برای افراد به بهانه‌های غیرطبیعی مانع ایجاد نکند؛ یعنی ایجاد شرایط برای همه به‌طور یکسان و رفع موانع برای همه به‌طور یکسان» (مطهری، ۱۳۸۵: ۶ / ۲۵۳) برای اجرای عدالت در هر زمینه‌ای «قانون عادلانه» اصل مهمّی به‌شمار می‌آید. قانونی که به‌نحو برابر و بدون هیچ تبعیضی بین فقیر و ثروتمند، رئیس و مرئوس و ... جریان دارد؛ یعنی آن قانونی که بین حاکم اسلامی و فردی از اهل‌کتاب در حاضر شدن به محکمه فرقی قائل نیست.

۲. برابری افراد در زمینه تعلیم و تربیت

«امکان تحصیل علم باید برای همه فراهم باشد و ... آن‌گونه امکانات به‌طور مساوی برای همه فراهم گردد که مثلاً برای فرزند فلان دهقان که در فلان گوشه کشور است و استعداد علمی و اجتماعی نهفته‌ای در وجودش هست، وسایل آماده باشد که تدریجاً بتواند مقامات را طی کند تا به مقام تخصّص در یک رشته علمی برسد و اگر استعداد اجتماعی‌اش خوب است مثلاً به مقام وزارت برسد». (مطهری، ۱۳۵۸: ۱۱۳)

۳. بهداشت و درمان

توزیع برابر تجهیزات ایمنی در مقابله با امراض، امکانات درمانی جهت مداوای بیماران در سطح اساسی و کلّی مثل ایجاد بیمارستان‌های تخصّصی در مراکز استان‌ها و ... امری ضروری است.

٤. دستیابی برابر به اطلاعات

«همه مردم باید برای دست‌یافتن به اطلاعات اقتصادی، سهمی برابر داشته باشند. برخی از افراد نتوانند با استفاده از رابطه‌ها و زیر پا گذاشتن ضابطه‌ها، به داده‌هایی دست یابند که براساس آن بتوانند سود سرشار ببرند». (سید باقری، ۱۳۸۷: ۲۱۵)

۵. آزادی و سلب نکردن اراده و اختیار افراد

۵ ـ ۱. آزادی افراد در انتخاب محلّ سکونت؛ هیچ شهری برای تو از شهر دیگر بهتر نیست، بهترین شهرها آن است که پذیرای تو باشد. (نهج‌البلاغه، حکمت ۴۴۲)

۵ ـ ۲. آزادی سیاسی مردم در تعیین منصب‌های حکومتی؛ هریک از انسان‌ها در تعیین سرنوشت سیاسی و اجتماعی خود و نحوه مدیریت سرزمینی که متعلّق به همه آنهاست، آزاد بوده و می‌توانند حقّ

حاکمیت خود را اعمال نمایند. بدیهی است حکومت و دولتی که مسئولیت توزیع عادلانه را برعهده می‌گیرد، خود باید به‌شیوه‌ای عادلانه توسّط اعضای جامعه تعیین گردد.

۵ ـ ۳. آزادی افراد در انتخاب شغل؛ انسان موجودی مختار بوده و نمی‌توان او را به فعالیتی خاص مجبور کرد. تقسیم کار و تصدّی امور با آزادی افراد در احراز مشاغل و شئونات اجتماعی حاصل می‌شود، به اینکه هر کسی با توجه به توانایی‌ها و استعداد خود و بر پایه مقدار تلاش و کوشش، شغلی را عهده‌دار گردد و به میزان خدمات و کار مفیدی که به اجتماع ارائه می‌کند از مزایا بهره‌مند گردد.

> افراد جامعه حقّ هرگونه عضویتی و شغل و خدمتی را دارند و این حقّ به سبب فعالیت و لیاقت آنان مشخص می‌شود ... اکراه و اجباری در کار نباشد، همه را آزاد بگذارند و میدان زندگی شکل میدان مسابقه بلکه میدان‌های مسابقه را پیدا کند، افراد مختلف حقّ شرکت در مسابقه را داشته باشند، هر کسی متناسب با ذوق و استعداد خود و متناسب با لیاقت و فعالیت خود مقام و شغل و کاری را حیازت کند. (مطهری، ۱۳۵۸: ۱۰۴ ـ ۱۰۳)

چهار. توزیع درآمدها

بحث‌های گذشته پیرامون توزیع امکانات و ثروت‌های عمومی قبل از انجام هرگونه کار و فعالیت‌های شخصی و گروهی بود؛ اما پس از بهره‌وری شهروندان از مزایا و اموال عمومی و در پی آن انجام فعالیت‌های اقتصادی در عرصه‌های تولیدی و خدماتی، بحث از کیفیت توزیع فواید و آثار حاصل از «کار» مطرح می‌شود؛ یعنی «نحوه توزیع محصول برآمده از کار و خدمات انجام یافته در مدّت معین (مثلاً یک ماه) بین عوامل شرکت کننده در آن». (صدر، بی‌تا: ۲ / ۶۲) شهید مطهری دیدگاه اسلام را در این مورد، چنین بیان کرده است: «کار به‌اندازه استعداد و استحقاق به قدر کار» (مطهری، ۱۳۸۸: ۲ / ۱۱۳)

محصول و نتیجه تلاش هر کسی به تملّک خصوصی اوست و هر فردی به میزان کار مفیدی که ارائه می‌کند، استحقاق اجرت و پاداش دارد.

علامه طباطبایی مسئله مالکیت هر فرد بر ثمره کارش را امری فطری و ارتکازی دانسته که هیچ انسانی در آن شک ندارد. (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۲ / ۷۶) به تعبیر شهید صدر «انسان به‌طور طبیعی تمایل دارد، مالک حاصل کار خویش باشد ... تملّک براساس کار، حقّ طبیعی انسان بوده، از احساسات و عواطف غریزی او سرچشمه می‌گیرد». (صدر، بی‌تا: ۱ / ۳۹۱) بنابراین هر عضوی از اجتماع اسلامی به میزان ارزش و فایده کارهای تولیدی و خدماتی که به جامعه و گروه‌های مختلف ملّت ارائه کرده و اجتماع را جهت استمرار حیات جمعی خود سود رسانده است، از درآمد ملّی وثروت‌های حاصل از تلاش علمی و عملی خود بهره‌مند خواهد بود.

حکومت و کارگزاران دولتی در عرصه تقنین و اجرا موظّف‌اند کـه اولاً زمینـه‌هـای مسـاعد را جهـت اشتغال نیروهای انسانی بر مبنای استحقاق آنان فراهم آورند. ثانیاً با حفظ حریم و احترام تمـام اصـناف و گروه‌های فعّال اقتصادی چه در عرصه تولید و چه در عرصه خدمت‌رسـانی، بـا توسّـل بـه قواعـد معتبـر اقتصادی و اتّخاذ راهکارهای صحیح اصلاح شئون اداری، تنظیم بازار و ... به توزیع عادلانه درآمدها توجه نمایند. بدیهی است در مقام توزیع درآمدها با توجه به اینکه ابزار توزیع، مقدار ارزش کار و فعالیـت مفیـد هر فرد بوده و از سویی هریک از افراد به لحاظ موقعیت شغلی و میزان فایـده حاصـل از کـار، در مراتـب مختلفی قرار دارند، توزیع عادلانه نه‌تنها مستلزم تساوی درآمـد اشـخاص نخواهـد بـود، بلکـه بهـره‌وری یکسان و برابر مردم از درآمدهای ملّی، امری غیرمعقـول و عـین بـی‌عـدالتی اسـت. توجـه بـه عملکـرد امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام در این مورد جالب به‌نظر می‌رسد؛ آن حضرت با اینکه در تقسیم بیت‌المال و ثروت‌هـای عمومی تقسیم‌بالسّویه را در پیش گرفت و به فرمانداران نواحی مختلف نیز توصیه به برابری و مساوات در این امر می‌نمود، ولی در مورد توزیع پس از تولید و کار، تلاش و زحمت هر فرد یا گروه را اجر نهاده و در تقسیم مزایا و مواهب، آن را ملاک قرار داد؛ مثلاً پس از پیـروزی در جنـگ، غنـائم جنگـی را فقـط بـه کسانی که در جنگ حضور داشته و در به‌دست آوردن غنـائم تـلاش و مشـارکت کردنـد، اختصـاص داد. ایشان در جواب به فردی از یاران خود که در جنگ حضـور نداشـت و بـا ایـن حـال سـهمی از غنـائم را درخواست نمود، چنین فرمود:

> این مال نه از آنِ من است و نه از آنِ تو، غنیمتی اسـت کـه مسـلمانان بـا شمشـیرهای خود به‌دست آوردند. اگر تو در جهاد همراهشان بودی، سهمی مانند سهم آنان داشتی و گرنه دسترنج آنان خوراک دیگران نخواهد بود. (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۳۲)

از کلام حضرت می‌توان فهمید که اگر گروهی از افراد در انجام یک کار و به‌دست آوردن منـافع بـه یک‌اندازه مشارکت و کوشش داشته باشند، نتیجه فعالیت به تساوی بین آنان توزیع خواهد شـد. براسـاس همین معیار؛ یعنی تعیین مقدار اجرت به میزان ارزش کار و تلاش، امام‌علیه‌السلام در تقسیم غنائم بین مجاهدان نیز کار مفید هریک را در نظر گرفته و به تناسب کارآیی هر رزمنده و مقدار خدمت‌رسانی او، توزیـع را بـه نحو متفاوت نه برابر، انجام می‌داد. در روایتی از امام صادق‌علیه‌السلام آمده است:

> إنَّ علیاً کانَ یجْعَلُ للفارسِ ثلاثةَ أَسْهُمٍ وَ لِلرّاجِلِ سَهْماً. (حرّ العاملی، ۱۴۱۲: ۱۵ / ۱۱۶)
> علی‌علیه‌السلام از غنائم جنگی برای سواره‌نظام، سه سهم و برای پیاده‌نظام، یک سهم قرار می‌داد.

آن حضرت در عهدنامه خود به مالک اشتر توصیه می‌کند که به ملاک «اجرت به میزان کار» عمـل کرده و توزیع درآمدها را بر مبنای آن قرار دهد.

ای مالک ارزش زحمات هریک را به دقّت بشناس و هرگز تلاش و زحمت کسی را به حساب دیگری مگذار و در پاداش او به‌اندازه زحمتی که کشیده کوتاهی مکن. مبادا بزرگی (شخصیت) کسی موجب شود که کار کوچکش را بزرگ شماری و یا گمنامی فردی سبب گردد که خدمت پُر ارجش را ناچیز به حساب آوری. (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳)

بنابراین حکومت اسلامی باید در امر توزیع درآمدها از قاعده «عدالت به‌معنای سهم‌بری براساس میزان مشارکت در فرآیند تولید و خدمت» (عیوضلو، ۱۳۸۴: ۲۳۰) پیروی نماید تا سود و ثمره فعالیت هر فردی به وی اختصاص یابد. ذکر این نکته لازم است که هرچند توجه به عامل «کار» و مقدار تلاش و کوشش اقتصادی نقش مهمّی را در این مرحله از توزیع واجد است، وانگهی به‌تعبیر شهید صدر در نظریه اقتصاد اسلامی «کار» منشأ «حقّ» است. (صدر، بی‌تا: ۲ / ۱۴۳) فعّال اقتصادی در هر زمینه اعمّ از تولیدی و خدماتی به میزان کار و فعالیت مفید خود صاحب حقّ تلقّی شده و ادای حقّ او براساس مبانی فقهی و حقوقی اسلام، لازم و واجب است. ازاین‌رو در توزیع پس از تولید (توزیع درآمدها) نیز باید حقّ مدار و حقّ محور بود و باملاحظه استحقاق افراد، درآمدها را بین آنان تقسیم کرد تا حقّ هیچ صاحب حقّی تضییع نگردد.

پنج. توزیع مجدّد ثروت و درآمد

همان‌طورکه در مباحث گذشته اشاره شد، گروهی از شهروندان به‌سبب ناتوانی‌های جسمی یا ذهنی قادر به فعالیت و کار نبوده و در امر معاش خود با مشکلاتی مواجه‌اند؛ همچنین دسته دیگری از افراد هرچند در عرصه فعالیت‌های اقتصادی مشارکت دارند، اما درآمد آنان در تأمین تمام نیازمندی‌های معیشتی کفایت نمی‌کند؛ نظام توزیع اسلامی در حلّ مشکلات معیشتی این قشر از جامعه، با در نظر گرفتن عنصر «نیاز» وارد شده و آنان را در مرحله دیگری از توزیع که اندیشمندان آن را توزیع مجدّد ثروت و درآمد (عیوضلو، ۱۳۸۴: ۲۱۸) نامیده‌اند، سهیم دانسته است.

بینش اقتصادی اسلام، مالکیت حقیقی بر همه اشیا از جمله بر انسان و اموال او را از آنِ خداوند دانسته و تمامی ثروت‌ها را امانتی ازسوی حق‌تعالی در دست بشر به‌حساب آورده است: «المالُ مالُ اللهِ یضَعَهُ عند الرّجل ودائعُ ...». (مجلسی، ۱۴۰۳: ۷۲ / ۳۰۵)

بنابراین با قرار دادن واجبات مالی مانند خمس و زکات هم به رشد معنوی و نیازهای روحی افراد ثروتمند توجه داشته و هم به نیازهای مادّی افراد محروم اهتمام ورزیده است. مسلمانانی که تمکّن مالی دارند، نسبت به تأمین نیازهای ضروری حاجتمندان مسئول بوده و وظیفه دارند که با قصد قربت فریضه‌های مالی را انجام دهند. در صورت امتناع آنان، حاکم و دولت اسلامی می‌تواند این افراد را بر

انجام آن وادار نماید.[۱] ازسویی‌دیگر حکومت و مدیران جامعه نیز موظّف‌اند با در اختیار داشتن اموالی مانند مالیاتهای دولتی، ثروت‌های حاصل از انفال و ... در بهبود وضعیت زندگی این قشر از جامعه اسلامی ایفای نقش کنند. (صدر، بی‌تا: ۲ / ۲۹۰ به بعد)

> ای مالک خدا را در نظر آور درباره طبقه پایین اجتماع؛ یعنی بینوایان و نیازمندانی که چاره‌ای ندارند ... تو باید برای خدا، حقّی را که پروردگار به نفع آنان قرار داده و تو را مأمور استیفای آن ساخته، ادا کنی ... این گروه از مردم از هرکس دیگر به عدالت و انصاف نیازمندترند. (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳)

از کلام امام علیه السلام این نکته قابل استفاده است که در این مرحله از توزیع نیز عامل «نیاز» مبنای اصلی نبوده، بلکه تقسیم و توزیع بر پایه حقّی است که شرع مقدّس برای افراد محروم در نظر گرفته و دیگران را ملزم به ادای آن نموده است؛ «والّذین فِي أموالِهم حقٌ معلومٌ لِلسّائلِ وَالمحرومِ». (معارج / ۲۵ ـ ۲۴)

پس عنصر «نیاز» موضوعیت نداشته و صرفاً طریقی است در شناسایی حقوق برخی از شهروندان و ابزاری است در مقام توزیع؛ ازاین‌رو در تعالیم اسلام توصیه زیادی به بی‌نیازی اقتصادی در سایه کار و اشتغال شده تا اینکه هر کسی بتواند براساس بازدهی و نتیجه فعالیت خود به استقلال و خودکفایی اقتصادی برسد.

نتیجه

تعریف اصطلاحی عدالت به «دادن هر حقّی به صاحب حقّ» و «نهادن هر چیزی بر جایگاه مناسبش» به‌معنا و مفهوم لغوی آن برمی‌گردد.

با توجه به‌نحوه توزیع اموال، سرمایه‌ها و ... در نظام اقتصادی اسلامی مبنای حقیقی عدالت توزیعی رعایت «حقّ» است و عدالت در مفهوم اجتماعی آن عبارت است از «دادن حقّ هر صاحب حقّی». هریک از عناصر سه‌گانه «نیاز»، «کار» و «برابری همگانی» ابزارهایی برای توزیع ثروت بوده و هیچ‌یک به‌تنهایی بیان‌کننده قاعده کلّی در نظام توزیع عادلانه نمی‌باشند. بنابراین عدالت توزیعی اقتضا نمی‌کند که در تمام عرصه‌ها و مراحل توزیع اموال و خیرات سیاسی و اقتصادی، برابری محض حکم‌فرما باشد. نمی‌توان عدالت را به نحو مطلق به برابری همه مردم و بهره‌وری یکسان آنان از مزایای مادّی و معنوی، با قطع نظر از استحقاق‌ها تعریف کرد؛ «إنَّ الناسَ عندنا فِي الحقِّ أُسوَةٌ» (نهج‌البلاغه، نامه ۷۰)

به‌عبارت‌دیگر تحقّق عدالت و مساوات به این است که استحقاق افراد ـ استحقاقی که ناشی از کار،

---

۱. البتّه انفاق‌های مستحبی، اوقاف و ... نیز در این مرحله از توزیع جهت رفع احتیاج نیازمند موثّرند.

نیاز و یا هر عامل دیگری است ـ ملاک قرار گرفته و آنچه به‌عنوان حقّ ادا می‌شود با مقدار استحقاق صاحب حقّ برابر باشد. البته اجرای عدالت به این معنا در برخی از موارد مستلزم رفتار برابر و یکسان با افراد است؛ مثلاً افرادی که در پیشبرد اهداف جمعی جامعه اسلامی و دفع خطرات از آن، تلاش یکسانی انجام داده و به لحاظ کار مفیدی که به اجتماع ارائه می‌کنند، در یک سطح هستند، به‌اندازه برابر استحقاق اجرت دارند یا تمام مردم به لحاظ حقّ برابری که در اموال عمومی دارند، استحقاق سهم برابر دارند.

بر این اساس در نسبت‌سنجی بین «عدالت توزیعی» و «برابری» اگر مراد از برابری، برابری بین آنچه به‌عنوان حقّ ادا می‌گردد با مقدار استحقاق صاحب حقّ باشد، میان این دو از نسب اربعه، نسبت تساوی برقرار است؛ چنان‌که در مقام توزیع، میان «عدالت توزیعی» و «انصاف» نیز نسبت تساوی برقرار است؛ یعنی اگر در مقام توزیع امتیازات و مواهب اجتماعی، حقوق افراد رعایت گردد و هر صاحب حقّی به‌طور کامل به حقّ خود برسد، عدالت توزیعی محقّق شده، همچنان‌که انصاف و برابری حقّ با مقدار استحقاق نیز صادق است. اما اگر مراد از «برابری»، برابری بین افراد و رفتار یکسان با آنان باشد، نسبت بین «عدالت توزیعی» با این معنا از «برابری»، نسبت عموم و خصوص من‌وجه است؛ یعنی فقط در مواردی که افراد از حقّ برابر برخوردار بوده و در شرایط استحقاقی یکسانی قرار دارند، عدالت توزیعی مقتضی رفتار برابر با آنان بوده و همه افراد به مقدار برابر از منافع و مزایا سهیم می‌باشند، ولی در مواردی که افراد در شرایط استحقاقی متفاوتی قرار دارند، عدالت توزیعی مقتضی رفتار یکسان با افراد نمی‌باشد. پس در این موارد با رعایت انصاف و ادای حقوق متفاوت افراد، عدالت توزیعی صدق می‌کند، هرچند برابری بین افراد منتفی است.

منابع و مآخذ

۱. *قرآن کریم*.

۲. *نهج‌الفصاحه*.

۳. *نهج‌البلاغه*، ترجمه محمد دشتی (با اندکی دخل و تصرّف در ترجمه).

٤. ابن‌منظور، محمد بن مکرم، ۲۰۰۰، *لسان العرب*، ج ۹، بیروت، دار صادر للطباعة.

٥. اصفهانی، راغب، ١٤٢٦، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت، دارالمعرفة.

٦. امام خمینی، سیدروح‌الله، ١٣٨٦، *شرح حدیث جنود عقل و جهل*، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه‌الله.

۷. انصاری، شیخ‌مرتضی، ۱۳۷۹، *المکاسب*، ج ۳، بی‌جا، محبّین.

۸. جمشیدی، محمدحسین، ۱۳۸۰، *نظریه عدالت*، تهران، پژوهشکده امام خمینی‌ﷺ و انقلاب اسلامی.

۹. حرّالعاملی، محمد بن الحسن، ۱٤۱۲، *وسائل الشّیعه*، ج ۱۵، قم، مؤسسه آل‌البیت.

۱۰. الحسینی الزّبیدی، محمدمرتضی، ۱٤۰۸، *تاج العروس*، ج ۲٤، بی‌جا، دارالهدایة.

۱۱. خرّازی، سیدمحسن، ۱٤۱۸، *بدایة المعارف الالهیه*، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی.

۱۲. الخوری الشّرتونی، سعید، ۱۳۷٤، *اقرب الموارد*، ج ۳ و ٤، تهران، دارالأسوة للطباعة و النشر.

۱۳. سبحانی، جعفر، ۱٤۲۱، *محاضرات فی الالهیات*، قم، مؤسسه امام صادق‌علیه‌السلام.

۱٤. سیدباقری، سیدکاظم، ۱۳۸۷، *راهکارهای عدالت اجتماعی*، تهران، کانون اندیشه جوان.

۱۵. صدر، محمدباقر، بی‌تا، *اقتصادنا*، ترجمه محمدکاظم موسوی و عبدالعلی اسپهبدی: ۱ و ۲، قم، اسلامی.

۱٦. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۸٦، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی: ۱، ۲، ٤، ۱۲، ۲۰، قم، اسلامی.

۱۷. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۸۸، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۳، قم، نور وحی.

۱۸. الطریحی، فخرالدّین، ۱٤۰۸، *مجمع البحرین*، ج ۱ و ۲، بی‌جا، مکتبه نشر الثّقافة الاسلامی.

۱۹. العسکری، أبی‌هلال، ۱٤۲۹، *الفروق اللغویه*، قم، موسسة النشر الاسلامی.

۲۰. عیوضلو، حسین، ۱۳۸٤، *عدالت و کارایی*، تهران، دانشگاه امام صادق‌علیه‌السلام.

۲۱. فارابی، ابونصر. ۱۳۸۲، *فصول منتزعه*، ترجمه حسن، ملکشاهی، تهران، سروش.

۲۲. *قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران*.

۲۳. کاپلستون، فردریک، ۱۳۸٦، *تاریخ فلسفه*، ترجمه سیدجلال‌الدین مجتبوی، ج ۱، تهران، علمی و فرهنگی.

۲٤. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱٤۰۵، *الکافی*، ج ۱ و ۲، بیروت، درالأضواء.

۲۵. گرجی، ابوالقاسم، ۱۳۷۷، «عدالت با اشاره‌ای کوتاه به برخی از تقسیمات آن»، *آموزگار جاوید*، (به اهتمام صادق لاریجانی)، قم، نشر مرصاد.

۲۶. مجلسی، محمدباقر، ۱٤۰۳، *بحارالأنوار*، ج ٤۱، ۷۱ و ۷۲، بیروت، مؤسسه الوفاء.

۲۷. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷٤، *آموزش عقائد*، بی‌جا، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.

۲۸. ـــــــــــ، ۱۳۸۸ الف، *نظریه حقوقی اسلام*، ج ۲، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه‌الله.

۲۹. ـــــــــــ، ۱۳۸۸ ب، *رستگاران*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه‌الله.

۳۰. مصطفی، ابراهیم و دیگران، ۱٤۱۰، *المعجم الوسیط*، استامبول، مؤسسه ثقافیة للتألیف و الطّباعة.

۳۱. مطهری، مرتضی، ۱۳۵۸، *بیست گفتار*، قم، صدرا.

۳۲. ـــــــــــ، ۱۳۸۰، *عدل الهی (مجموعه آثار)*، ج ۱، قم، صدرا.

۳۳. ـــــــــــ، ۱۳۸۵، *یادداشت‌های استاد مطهری*، ج ٦، قم، صدرا.

۳٤. ـــــــــــ، ۱۳۸۸، *جهان‌بینی اسلامی (مجموعه آثار)*، ج ۲، قم، صدرا.

۳۵. ـــــــــــ، ۱۳۸۸، *نظری به نظام اقتصادی اسلام (مجموعه آثار)*، ج ۲۰، قم، صدرا.

۳٦. مکارم‌شیرازی، ناصر، ۱۳۸٦، *پیام امام امیرالمؤمنین* علیه‌السلام، ج ۸ ، قم، مدرسة الامام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام.

۳۷. موسوی گرگانی، محسن، ۱۳۷٦، «رابطه عدالت با عقل و دین»، *مجله نقد و نظر*، شماره ۲ و ۳، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

۳۸. نجفی، محمدحسن، ۱۹۸۱، *جواهرالکلام*، ج ۱۳، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۳۹. واعظی، احمد، ۱۳۸۸، *نقد و بررسی نظریه‌های عدالت*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه‌الله.